

عمو نوروز

9

عمه غاز خانم

نویسنده: ناصر کشاورز  
تصویرگر: نیلوفر برومند



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران



عمو نوروز لباسی داشت گل گلی و  
قرمز. پوشید. کفش‌هایی داشت سبزه‌ای.  
پاش کرد. کوله پشتی‌ای داشت بزرگ. انداخت  
کولش و راه افتاد.  
رفت و رفت از کنار رودخانه‌ای دراز. رسید به خانه‌ی  
بابا غاز. ایستاد. با نوک عصایش تق تق زد به در و گفت:  
عمو نوروز اومده زود درو وا کن!  
لبخند بزن و اخم‌هاتو وا کن!  
عید نوروزه شکر خدا کن!  
بچه غازها شنیدند. از جا پریدند و دویدند و غاز‌غاز  
کردند و در را باز کردند.

عمو نوروز خواند:  
سلام و علیکم کوچولو  
شکوفه‌ی بادوم و سیب و زردآلو  
- سلام سلام باز هم بگو!  
برگ گیلاس و آلبالو  
- باز هم بگو!  
برگه‌ی شیرین هلو  
قیسی نرم زردآلو  
- باز هم بگو!  
عید شما مبارک  
عید شما مبارک  
بچه غاز گفت:  
«عید شما هم مبارک.  
خوش اومدین  
بفرمایین!»



بابا غازه تا این خبر راشنید.  
مثل گندم برشته از جا پرید.  
اخم‌هاشو تو هم کشید و گفت:  
«بیخود کرده. بره به جای دیگه بگرده.  
اگه بیاد من میرم پشت پرده.»  
بابا غاز با خواهرش عمه غازخانوم قهر بود.  
یاد خواهرش که افتاد سر و صدا و غازگازش  
رفت به هوا. خانه پر از گلایه شد. آفتاب شادی رفت  
و سایه شد.

عمو نوروز مهمان بابا غاز شد.  
نشست تو اتاق و کیسه‌اش باز شد.  
یک عالمه گندم ریخت بیرون.  
بچه غازها غازغاز ریختند سر گندم‌ها  
و نوک نوک زدند و چند تا دانه خوردند.  
بابا غاز پرسید: دیگه چه خبر!؟  
عمو نوروز گفت:  
خبر دارم یه مهمون  
یه خواهر مهربون  
تنگه دلش براتون  
امروز میاد به دیدن شما و بچه‌هاتون



یکدفعه تق تق تق صدای در آمد.  
همه ساکت شدند. بابا غازه پرید  
پشت پرده قایم شد. بچه غازها در  
را باز کردند. عمه غاز خانم بود.  
پریدند بغلش و روپوسی کردند.  
غازغاز خندیدند و عیدی گرفتند.

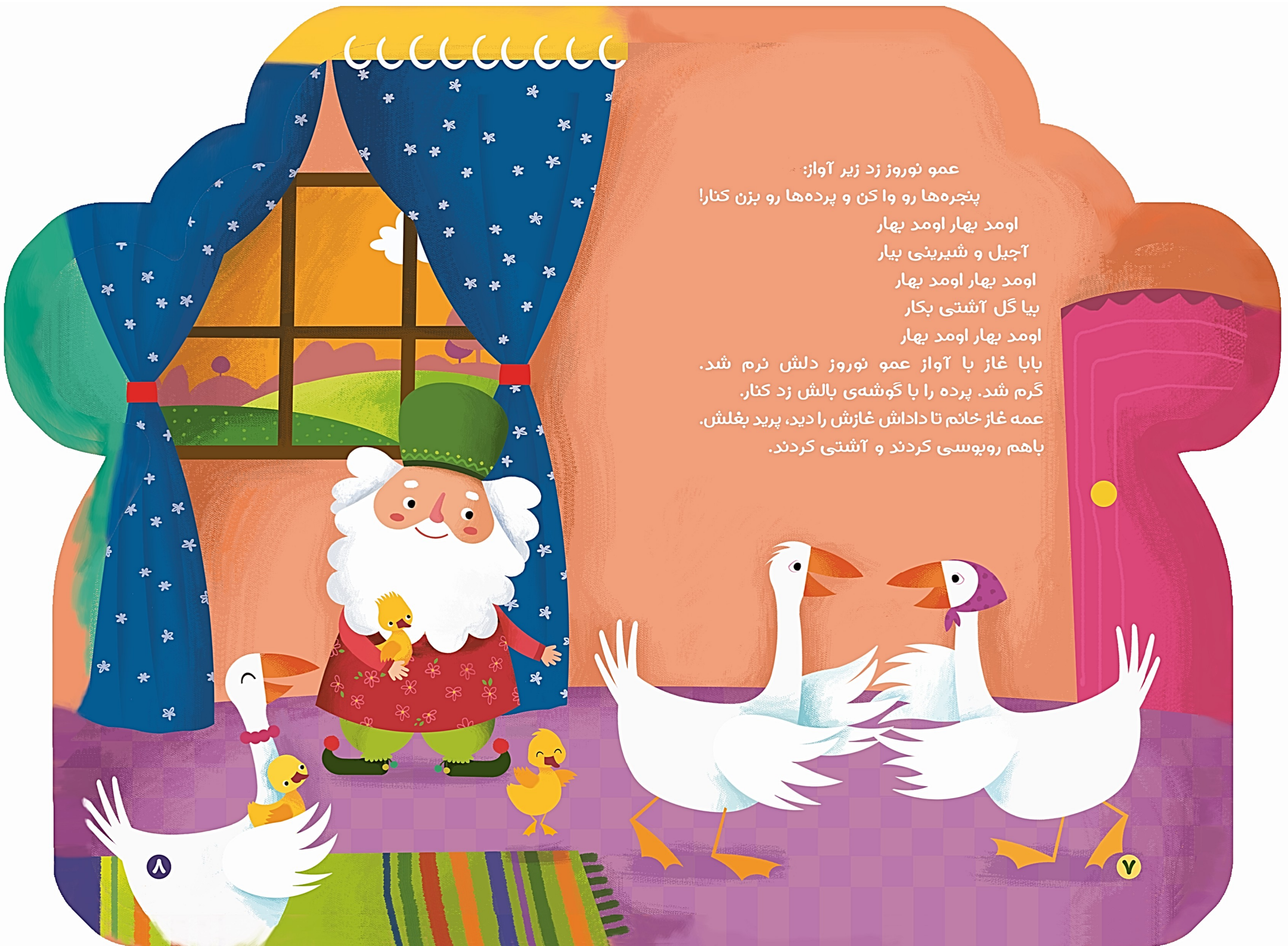
عمه غاز خانم نگاهی به دور و بر خانه کرد و  
پرسید: «پس برادرم کو؟ تاج سرم کو؟ از چون  
بهترم کو؟ الهی من فدانش بشم. فدای  
غازغازش بشم. من اومدم مهمون این داداش  
بشم.»

مامان غاز نوکش را هم کشید و غاز تا غاز جواب  
نداد. بچه غازها هم نوکهایشان را کردند زیر  
پرهایشان و چیزی نگفتند.

بابا غازه که پشت پرده قایم شده بود.  
حرفهای خواهرش را شنید. اشک  
توی چشمهایش جمع شد.



عمو نوروز زد زیر آواز:  
پنجره‌ها رو وا کن و پرده‌ها رو بزن کنار!  
اومد بهار اومد بهار  
آجیل و شیرینی بیار  
اومد بهار اومد بهار  
بیا گل آشتی بکار  
اومد بهار اومد بهار  
بابا غاز با آواز عمو نوروز دلش نرم شد.  
گرم شد. پرده را با گوشه‌ی بالش زد کنار.  
عمه غاز خانم تا داداش‌هاش را دید، پرید بغلش.  
باهم روبوسی کردند و آشتی کردند.



مامان غاز گندم‌ها را آرد کرد و  
نان گندم پخت. سمنو پخت. بعد  
همه حاضر شدند. نان گندم و  
سمنو را برداشتند. دسته جمعی  
رفتند دیدن عمو غاز.

عمو نوروز هم آواز خواند:  
عید نوروزه بله  
سالی یه روزه بله  
دید و باز دیده بله  
عمو عیدی می‌ده؟ بله

